**چكيده مقاله حاضر حاوى چند نكته است. نخست اينكه: اسلام علاوه بر اينكه داراى شريعت‏سهل و مدارايى است و هيچ دستور شاق و فوق توان و تكليف را بر پيروانش روا نمى‏دارد، همچنين نسبت‏به عقايد ديگر عالم داراى بردبارى ويژه‏اى است و عقيده‏اى را بر كسى از راه جبر و اكراه، تحميل نمى‏كند. دوم اينكه: دين در دوران قرون وسطى زير سلطه و سيطره حاكمان كليسا جامه خشن به تن كرد و تساهل و تسامح را، كه يك امر انسانى و نظرى بود، زير پا گذاشت و در نهايت‏با فرجامى تلخ روبرو گشت. سوم اينكه: برآمدن آفتاب تمدن اسلام به خاطر تسامح و تساهلى بود كه متفكران مسلمان در برخورد با ديگر متفكران ملل و نحل عالم داشتند. از پرسشهاى عمده‏اى كه پيرامون اديان رخ مى‏نمايد اين است كه آيا در ذات اديان الهى و بالاخص اديان ابراهيمى، كه دين واحدى بيش نيست، تساهل و تحمل عقايد خارج از حوزه آن دين وجود دارد؟ و در صورت وجود داشتن آيا اين تحمل يك روش است و يا يك ارزش؟ سوم اينكه آيا در تاريخ اديان بالاخص اسلام، به عنوان دين خاتم، تحمل عقايد ديگران به دست متوليان دين و يا نهادهاى دينى تحقق يافته است و يا جنبه هاى بى تحملى و خشونت‏بر جنبه هاى تحمل و تساهل غلبه داشته است؟ البته ممكن است پرسشهاى ديگرى در اين زمينه وجود داشته باشد كه در اين مقال موجز مجال طرح آن نيست. از آنجا كه اين نوشتار به مناسبت‏بيستمين سالگرد ناپديد شدن سرو قامت آزاده و جاودانه تاريخ و از وارثان نامدار، پيامبران حضرت امام موسى صدر نگارش مى‏يابد; همو كه با تساهل و مدارا صداى اسلام و تشيع را از سواحل مديترانه به امواج هستى طنين افكند و امواج ناآرام زندگى را بر بزم در ساحل بى احساسى ترجيح داد و چونان ابوذر آن تبعيدى ديار لبنان، مستضعفين را حياتى دوباره بخشيد كه «مردم بايد امامان و وارثان زمين باشند» 1 و مجاهد مردى كه در راستاى رسالتش فرجامى نامعلوم نصيبش گشت، كه البته غالب نيك نامان تاريخ در اين جغرافياى هستى چنين جامهاى ناگوارى را در فرجام كار خويش سركشيده‏اند و سقراط وار جاودانگى خود را در اين جامها و جريده عالم به ثبت رسانده‏اند، كه در آن جهان رضوان گوارايشان باد. به هر روى با اين تناسب سزاوار يافتم تا دين در حوزه تساهل را به خامه تحرير آورم و بنگرم كه سلوك اين دانشى مرد سر از پا نشناخته در برخورد با ديگر فرق عالم و ساير اصحاب ملل و نحل يك سلوك دينى و الهى بوده است. واژه هاى: «سمحه، سهله و يسر» و مشتقات آنها به عنوان اوصاف دين در آيات و روايات زياد به كار رفته و پيامبر اسلام شريعت‏خود را با اوصاف فوق ياد كرده است. 2 گفتنى است كه سماحت و سهولت هم يك دعوت درون دينى است و هم يك امر برون دينى. يعنى شريعت اسلام علاوه بر اينكه تكليف شاق و مالايطاقى را بر پيروان خود تحميل نمى‏كند، از امت اسلام نيز مى‏خواهد در تحمل عقايد ديگران و در برابر افكار غير مسلمانان وسعت نظر و سعه صدر داشته باشند و ياد كرد اين مقاله بيشتر مربوط به سهولت در امر برون دينى است كه اسلام در برخورد با عقايد و افكار غير مسلمانان چه واكنشى دارد و آنها را در چه مقام و منصبى مى‏داند و مى‏نشاند. ولى نسبت‏به بخش درون دينى تنها به چند آيه از قرآن اكتفا نموده و تفصيل مقال را به مجالى ديگر وامى‏گذاريم.**

**1- (و جاهدوا فى الله حق جهاده هو اجتبيكم و ما جعل عليكم فى الدين من حرج ملة ابيكم ابراهيم...) 3 در راه خدا چنان كه شايسته است جهاد كنيد. او شما را برگزيد و برايتان در دين هيچ تنگنايى پديد نياورد كيش پدرتان ابراهيم است. در اين آيه سهولت و سماحت‏با نفى حرج همراه است‏يعنى با اينكه جهاد و تلاش لازمه حيات و زندگى است و هر انسانى در بستر حيات خويش، به طور تشريعى و يا تكوينى، مامور به جهاد و مبارزه با موانع حيات و حقيقت است ولى نبايد زندگى خود را با عسر و حرج همراه سازد. مرحوم علامه طباطبايى در ذيل آيه ياد شده مى‏نويسد: «خدا از روى امتنان هر گونه حرج در دين را، چه حرج در اصل حكم باشد و يا به طور اتفاقى حرجى عارض شود، برداشته است. بنابراين شريعت آسان و ساده پدرشان ابراهيم حنيف است; كسى كه به خدايش ايمان آورد». 4**

**2- خداوند در ضمن نقل داستانهاى قرآنى نكاتى را مى‏آموزد كه روح پيام آن داستان را مى‏نماياند. (... قلنا يا ذا القرنين اما ان تعذب و اما ان تتخذ فيهم حسنا قال اما من ظلم فسوف نعذبه ثم يرد الى ربه فيعذبه به عذابا نكرا و اما من آمن و عمل صالحا فله جزاء الحسنى و سنقول من امرنا يسرا) 5 گفتيم:اى ذوالقرنين [اختيار با توست] يا عذاب مى‏كنى يا در ميانشان [روش] نيكويى پيش مى‏گيرى. گفت: اما هر كه ستم ورزد عذابش خواهيم كرد، سپس به سوى پروردگارش بازگردانيده مى‏شود، آنگاه او را عذابى سخت‏خواهد كرد. و اما هر كه ايمان آورد و كار شايسته كند، پاداش نيكوتر خواهد داشت، و به فرمان خود، او را به كارى آسان واخواهيم داشت. مرحوم علامه طباطبايى در تفسير اين آيه مى‏نويسد: «ظاهرا مراد به امر در امرنا امر تكليفى است و معناى واقعى سخن اين است كه به وى دستورات آسان خواهيم گفت; يعنى به چيزهايى كه برايش آسان باشد و موجب سختگيرى نگردد مكلف خواهيم ساخت‏». 6 با توجه به آيات ديگرى كه در باره نفى «عسر و حرج‏» و ايجاد سهولت و سكونت، نازل شده است; اشعار به اين معناست كه شريعت‏خداوندى از درون شريعتى آرام و سكونت‏بخش و فاقد هر گونه تكاليف شاق و مالايطاق است; تا انسانها در شريعتمدارى خود گوهر دين را چون در دريابند و زيبايى و دلبردگى حقيقت دين را از دست رفته نبينند. باز مى‏گرديم به امر تسامح در حوزه برون دينى و نوع نگاهى كه دين اسلام به ساير ملل و نحل دارد. واژه «تسامح‏» به معناى مدارايى و تحمل اخلاق و عقايد ديگران، كه مورد قبول مانيست، مى‏باشد. به بيان ديگر: تسامح يعنى سياست مداراى صبورانه در حضور چيزى كه مكروه و ناصواب مى‏شماريم. برخى آن را معادل [ Tolerance] گرفته‏اند و «تولرانس‏» در غرب از زمانى آغاز شد كه به عنوان يك راه عقلى براى رفع مشكلات و اختلافهاى ايجاد شده بين مسيحيت ارايه گشت. «جان لاك‏» نخستين كسى است كه در اين زمينه كتابى را نگاشت و تولرانس را در ساحت دين براى ايجاد همزيستى و زندگى مسالمت‏آميز بين پروتستان ها و كاتوليك ها به كار برد و فرق مختلف مسيحى را به تفاهم و سازگارى دعوت كرد.**

**لاك در رد كسانى كه مى‏خواهند به زور و شكنجه و خشونت مردم را صحيح الاعتقاد كنند و با ترس و تهديد جامعه را دينى سازند، چنين نوشت: «سركوب سياست كارآمد و مؤثرى نيست. از زور مى‏توان براى واداشتن به انجام دادن حركات عبادى به شيوه خاص مسيحى استفاده كرد، اما زور نمى‏تواند انسان را وادار كند كه در خلوتگه ضميرش ايمان يا اعتقادى را بپذيرد. آنچه زور مى‏تواند انجام دهد واداشتن انسان به تظاهر به ايمان و صحيح الاعتقاد بودن است. چنين سياستى نه فقط بى فايده ست‏بلكه از جنبه اخلاقى زيانبار است، چون به پرورش نفاق مى‏انجامد. بدين طريق لاك اين استدلال كاتوليك ها را رد مى‏كند كه زور تا چه رسد شكنجه و مرگ مى‏تواند انسان را به فلاح و رستگارى برساند». 7**

**نكته‏اى كه ذكرش در اينجا ضرورى است اين است كه تساهل و تسامح بيش از آنكه يك امر دينى و يا اخلاقى باشد، يك مقوله انسانى است‏به اين معنا كه انسانها از جهت فكر و فهم و سليقه در درجات متفاوت هستند و كسى نمى‏تواند ادعا كند كه هر چه من مى‏فهمم حق است و هر فهمى غير از اين باطل است و شايد سر اينكه قرآن كريم دين اكراهى را نكوهش كرده و آن را منتفى دانسته است، اشاره به همين باشد كه بايد آدمها را در فهم و اعتقاد آزاد گذاشت. زيرا هر كس در چگونگى فهم بايد آزاد باشد بنابراين تسامح به عنوان يك مقوله فرا دينى نخستين كاربرد آن اين است كه آدميان را در كشف حقيقت و پيدا كردن راه سعادت آزاد مى‏گذارد و هر گونه استبدادى را در اين راستا محكوم مى‏كند، چون استبداد دشمن آشكار و آشناى عقيده و فكر و فرهنگ است و راه انديشيدن را بر انسانها مى‏بندد و علت اينكه رويكرد انسان امروز، بويژه در مغرب زمين، به تساهل بيشتر شده است، چون حاكميت كليسا راه را بر هر دگرانديشى بسته بود و حق مطلق را فقط از آن خود مى‏دانست و هيچ حقيقتى وراى ديوارهاى كليسا مورد پذيرش واقع نمى‏گشت و بل صاحبان آن را به شكنجه و كشتار محكوم مى‏كردند. بنابراين كلمه تسامح و تساهل پس از قرون هفدهم و هجدهم بيشتر مورد استفاده قرار گرفته است تا هر نوع مطلق گرايى و جزميت انديشى را، هم در ساحت اديان و هم در ساحت فرهنگ و سياست، بزدايد.**

**در فرهنگ تسامح اصل بر اين نيست تا به همه انديشه ها و عقيده ها صورت حقيقت‏ببخشد و يك نوع نسبى گرى را در جامعه رواج دهد و بگويد هر كس به هر چه مى‏انديشد صواب است‏بلكه در فرهنگ تسامح بيشتر تحمل عقايد و افكار مورد نظر است نه تحميل عقايد و افكار ولازمه تحمل عقايد و انديشه ديگران دست كشيدن از ايمان خود نيست، بلكه مى‏توان در عين اينكه عقيده‏اى را باطل شمرد و فكرى را مردود دانست، ولى به صاحب عقيده باطل و فكر مردود احترام گذاشت و بر آن نشوريد. و تعريف تسامح چيزى غير از اين نمى‏تواند باشد. انسان متسامح يعنى كسى كه در برابر انديشه‏اى ناصواب، به زعم او، داراى سياست صبورانه است. ممكن است‏برخى بر اين گمان روند كه تسامح يعنى بى اعتنايى به عقايد و افكار خود و يا نسبت‏به افكار باطل حساسيت از خود نشان ندادن. داشتن چنين پندارى از تسامح غلط است و كسى نمى‏گويد دينداران بايد نسبت‏به عقايد و افكار خود بى اعتنا و راه را براى ترويج افكار و عقايد مردود هموار سازند; بلكه سخن بر سر نوع و نحوه برخورد با افكار و عقايد ديگران است. ما اگر تسامح را در برابر خشونت قرار دهيم و معنى ضد اين واژه را در يابيم مفهوم آن روشنتر خواهد شد. در قاموس خشونت‏يعنى هر فكرى و عقيده‏اى را تحمل نكردن و آن را سركوب و محكوم كردن با تيغ ارتداد و الحاد سر هر متفكرى و دگر انديش، را بريدن. طرفداران تسامح مى‏گويند سياست‏سركوب در ساحت فكر و فرهنگ و اعتقاد كارآمد و موثر نيست‏بلكه از لحاظ اخلاقى اثرات زيانبارى در پى خواهد داشت و فراتر از آن آنچه گذشت، تسامح يعنى پاسداشت‏حق اوليه انسان، يعنى آزادى و خشونت‏يعنى زير پا گذاشتن اين حق. اينكه در جوامع مدنى اصرار دارند تادين را از دست دولت‏خارج سازند و نهادهاى دينى را از نهادهاى دولتى جدا كنند براى اين است كه دين اگر در چنبره قدرت قرار گيرد و لباس زور به تن كند اين ديگر دين نخواهد بود چرا كه عطوفت و لطافت‏خود را از دست‏خواهد داد. از سويى اگر تساهل از دامن دين بر چيده شود و نهادهاى دينى عقايد و افكار غير خود را تحمل نكنند، كثيرى از افراد جامعه را دچار محروميتهاى حقوقى خواهد كرد. و حتى ممكن است‏برخى خشونت طلبان تا مرز گرفتن حيات فيزيكى از افراد دگر انديش پيش روند. لهذا مفهوم «تساهل‏» كه در غرب توسط «جان لاك‏» فيلسوف پرآوازه انگليس مطرح شد، هدف پيشتيبانى از حقوق و آزاديهاى كسانى بود كه در برابر گيوتين كليسا ها و سلاطين تماميت‏خواه، قرار داشتند و حقوقشان از دست رفته بود يا در شرف پايمال شدن بود. بشر غربى در مقابل قهر و خشونت كليسا و نهادهاى دينى و دولتى حقوق خود را مطالبه مى‏كرد، لذا كسانى كه قايل به حقوق بشر نيستند، اعتقاد و علاقه‏اى به تسامح و مدارا نيز ندارند و همچنين در جامعه‏اى كه نقد و نقادى برنمى تابد و برخى افكار انسانهاى غير موصوم را پشت پرده عصمت مى‏بيند و پيرامون آن خط قرمز مى‏كشند، تساهل معنا پيدا نمى‏كند. زيرا ممكن است كسانى در راءس هرم قدرت باشند كه تحمل افكار مخالف را نداشته باشند و يكسره آن را باطل بدانند و باطل دانستن را با تحمل نكردن و به دنبال آن برخورد خشن كردن، يكى بدانند. غافل از اينكه ديگران از «حق‏» آزاد انديشى و نقد به افكار و اعتقاد اكثريت‏برخوردارند. و مى‏توانند هر كجا كه خواستند افكار خود را طرح نمايند، همچنانكه در تاريخ اسلام ملحدين افكار خود را با مداراه آفتابى مى‏كردند و ائمه (عليهم السلام) با ادب و نزاكت پاسخ آنان را مى‏دادند. 8**

**نكته‏اى كه بايد در اينجا يادآور شوم اينكه: تحمل عقايد ديگران و رواپذيرى افكار دگرانديشان به معناى به سميت‏شناختن آنها در فرهنگ جامعه نيست، معمولا هر جامعه‏اى در مقام پاسدارى از فرهنگ رسمى خويش همه جا خواهد ايستاد و كمتر جوامعى بوده است كه گوهره فرهنگ خود را به خاطر پهن شدن سفره فكرى عده‏اى، از ست‏بدهد، ولى اگر برخى افكار به خاطر بى‏تحملى آفتابى نشود و با احتجاجات محاجه‏گران روبرو نگردند، ممكن است در نزد عده‏اى صواب تلقى گردد و عده‏اى را به دنبال خود بشوراند كه در اين صورت براى فرهنگ رسمى مردم تهديدى خواهد بود. در اينجا سزاوار است‏به درون تعاليم دين، بالاخص قرآن راه يافته و در حد ممكن فرهنگ تساهلى قرآن را بنگريم.**

**تساهل از نگاه درون دينى**

**پيشتر گفته باشم كه خشونت از نگاه قرآن و كلام الهى يك حالت صد در صد نكوهنده نيست و در برخى موارد ابراز خشونت‏يك امر لازمى به حساب آمده است; كه با تاملى دقيق مى‏توان آن را به برخى حوزه هاى اخلاقى و سياسى بر گردانيد. و همچنين مدارا و تساهل به پسنديده و ناپسند تقسيم شده است و نمى‏توان تساهل را يك پديده ذاتا ارزشى و اخلاقى تلقى كرد و حسن ذاتى براى آن برشمرد. فى المثل به دو نمونه از آيات قرآن اشاره مى‏كنيم: 1- (يا ايها النبى جاهد الكفار و المنافقين و اغلظ عليهم); «اى پيامبر، با كافران و منافقان بجنگ و با آنان به شدت رفتار كن‏» 9 2- (...و لو كنت فظا غليظ القلب لانفضوا من حولك); «اگر تندخو و سخت‏دل مى‏بودى از گرد تو پراكنده مى‏شدند.» 10 در اين دو آيه، كه خطاب به پيامبر (ص) است، در آيه اول پيامبر را مامور به اعمال خشونت مى‏كند، زيرا جريان توطئه عليه جامعه نو پاى اسلامى در كار است و منافقان و كفار دست‏به هم داده تا ضربه‏ى كارى خود را براى نابودى اسلام وارد سازند. در اينجا تساهل و مدارا معنا ندارد. تساهل و بردبارى مساوى است‏با نابودى جامعه نو پاى اسلامى. در آيه دوم كه در مقام وصف پيامبر اكرم (ص) است. او را به تساهل مى‏ستايد و رمز موفقيت او را در فرونشانى خشم و غلظت مى‏داند، زيرا در مقام ابلاغ پيام و انجام رسالت و تحقق نبوت بايد با توده‏هاى مردم مدارا پيشه كرد و شعله خشم را خاموش ساخت و مردم را در انتخاب دين و برگزيدن آيين آزاد گذاشت‏خصوصا آنجا و آنگاه كه دولت‏به عنوان يك نهاد قانونى بخواهد متولى دين و اعتقاد مردم شود. «لاك‏» در رساله خود (Toleyation) تاكيد مى‏كند، حكومت نبايد مرجعيتى در عقايد دينى پيدا كند. دين امرى مربوط به اعتقاد قلبى است و داوطلبانه پذيرفته مى‏شود و بنابر ماهيت‏خود چيزى نيست كه بتوان آن را به زور و قهر در اذهان آدميان فرو كرد يا به وسيله قوانين موضوعه بر مردم تحميل نمود و اگر به حال خود گذاشته شود، كار كردهايش را بهتر مى‏تواند نشان دهد. البته اگر به صورت طبيعى، راهى در اذهان و قلوب نگشايد و به قهر و تكلف باشد، خاصيت و اعتبارى نخواهد داشت. بر حكومت نيست كه مناط اعتبارى براى صحت و سقم عقايد مردم به دست دهد، بلكه تنها مكلف است‏سلامت و امنيت كشور و جان و مال هر يك از افراد را تامين كند، و زمينه‏هاى حفظ اعتقاد و شعاير دينى در جامعه را فراهم نمايد. «از اين رو اگر شهرياران، مردم را به بهانه آمرزش روحشان وادار سازند كه در قلبهاى مورد نظر آنها حضور يابند، كار عبثى انجام داده‏اند [زيرا] چنانچه مردم به كليسايى اعتقاد داشته باشند، با طيب خاطر در آن جا حاضر مى‏شوند و اگر اعتقاد نداشته باشند، حضور آنان بر ايشان هيچ ثمرى نخواهد داشت و تا هر ميزانى هم كه نيت‏خير، نوع پرستى و آمرزش ارواح، بهانه مطلوبى براى عمل فرمانروا باشد، تاثيرى در آمرزيدگى درستكارى آنها نخواهد داشت و بنابراين بعد از همه اينها، بايد مردم را آزادانه به وجدان خود واگذار كرد» 11 علت اينكه متوليان سياسى جامعه نبايد متوليان دين و اعتقاد مردم باشند اين است كه حكومتها ساختار مذهبى از پيش تعيين شده دارند و در پى آنند تا انسانها را به جبر و زور وارد آن ساختار نمايند و كسى حق تخطى از آن ساختار را ندارد. در غير اين صورت نظام سياسى به يك نظام توتاليتر تبديل مى‏شود كه جباريت و استبداد دينى را به بار مى‏نشاند، بنابراين قرآن كريم وظيفه پيامبران را تنها ابلاغ پيام و انذار مردم مى‏داند و اگر مردم هم دعوت پيامبران را برنتابند آنان حق تعقيب و تهديد و محاكمه را ندارند (...و ان تولوا فانما عليك البلاغ) 12 ; و اگر رويگردان شدند، بر تو تبليغ است و بس... (فان توليتم فاعلموا انما على رسولنا البلاغ المبين...) 13 ; اگر رويگردان شويد بدانيد كه وظيفه پيامبر ما رسانيدن پيام روشن خداوند است. نظير آيات فوق زياد است كه تصريح مى‏كند دين با تهديد و ارعاب قابل رواج نيست و بايد با عطوفت و مهربانى رواج پذيرد.**

**شگفت اينكه در تاريخ حكومتهاى دينى اين مساله به اثبات رسيده است كه هر گاه حاكمان مرجع عالى مذهب قرار گرفته‏اند، چگونه به حكومتهاى توتاليتر تبديل شده‏اند. گوياترين نمونه آن تاريخ قرون وسطى است. قرآن يادآور حاكميت فرعون است كه مرجع عالى دينى مردم گشته و كسى نمى‏توانست‏خارج از ساختار مذهبى فرعون زندگى كند، زيرا قداست مذهب فرعونى يعنى قداست فرعون و زير سؤال بردن مذهب فرعونى يعنى علامت‏سؤال روى فرعون گذاشتن. در نظام دينى فرعون تسامح و تساهل راه ندارد حتى اگر موسى هم از جانب خدا مامور مى‏شود با «قول لين‏» با فرعون سخن بگويد (فقولا له قولا لينا) 14 ولى جباريت فرعون به موسى اجازه نمى‏دهد كه دين مردم را دگرگون كند و ساختار مذهبى فرعون را در هم بريزد حكايت قرآن چنين است: (و قال فرعون ذرونى اقتل موسى و ليدع ربه انى اخاف ان يبدل دينكم او ان يظهر فى الارض الفساد); موسى را بايد كشت زيرا بيم آن است كه دين شما را تغيير دهد يا در اين سرزمين فساد و تباهى كند. 15 در نهايت، اهرم تبليغاتى فرعون اين است كه موسى و هارون مى‏خواهند امنيت ملى را به خطر انداخته و مردم را از سرزمين خود دور برانند و آيين موجود را براندازد. (و قالوا ان هذان لساحران يريدان ان يخرجاكم من ارضكم بسحرهما و يذهبا بطريقتكم المثلى) گفتند: اين دو جادوگرانى هستند كه مى‏خواهند با جادوى خويش شما را از سرزمينتان برانند و آيين برتر شما را براندازند. 16 در سراسر حكايت موسى و فرعون اين نكته مستفاد است كه فرعون علاوه بر اينكه تاج حاكميت‏سياسى جامعه را بر سر دارد، جامه جباريت دينى را نيز بر تن كرده و هر نوع آزادى انديشه و عقيده را از جامعه برگرفته است ولى آيينى كه موسى عرضه مى‏كند منطبق با ملايمت و سهولت و منطق و بردبارى است و در جايى كه موسى خشماناكانه برخورد كرد و فرد گمراهى را كشت، به درگاه خدا به استغفار افتاد، و گفت: (رب انى ظلمت نفسى فاغفر لى فغفر له انه هو الغفور الرحيم); گفت: اى پروردگار من، به خود ستم كردم. مرا بيامرز و خدايش بيامرزيد. زيرا آمرزنده و مهربان است. 17 و در جايى ديگر نزديك بود موسى خشونت گذشته را تكرار كند; آنگاه به او چنين گفتند: (ان تريد الا ان تكون جبارا فى الارض و ما تريد ان تكون من المصلحين); [اى موسى] اراده كرده‏اى در اين سرزمين جبار باشى و نمى‏خواهى از مصلحان باشى. 18 لازمه مصلح بودن، تساهل و بردبارى است و با ارعاب و خشونت نمى‏توان هيچ منطقى را حاكم كرد و اگر خشونت كار ساز بود انبياء نخستين كسانى بودند كه اين راه را مى‏پيمودند. در تعاليم دينى آنگاه مردمان به خير اميدوار و از شر در امانند كه خشمها فرو نشانده شود و فيض به جاى غيض نشيند «... مكظوما غيظه. الخير منه مامول، و الشر منه مامون‏»; غيظش فرو نشانده است. به خير او اميد مى‏رود و از شرش ايمنى حاصل است (نهج البلاغه، خطبه همام).**

**يكى از درسهاى اخلاقى كه تعاليم اسلامى، در اخلاق عملى، به ما مى‏دهد اين است كه: اگر كسى با شما بدى كرد و سيئه‏اى در جامعه مرتكب شد جزاى او همان (جزاء سيئة سيئة مثلها فمن عفا و اصلح فاجره على الله); جزاى هر بدى بديى است همانند آن. پس كسى كه عفو كند و آشتى ورزد مزدش با خداست. 19 سعدى با الهام از اين آيه مى‏گويد: بدى را بدى سهل باشد جزا اگر مردى احسن الى من اساء قرآن اين برخورد مداراگونه را حتى با اهل كتاب، بويژه با بى‏دينان، توصيه مى‏نمايد. در سوره كافرون خطاب به كفار مى‏فرمايد: (لكم دينكم و لى دين) و در جاى ديگر مى‏فرمايد: (و لا تلقوا لمن القى اليكم السلام لست مؤمنا); و كسى كه با شما از در تسليم [و اسلام] وارد شود. نگوييد كه مؤمن نيستى. 20 در آيه ديگر براى اينكه پراكندگيهاى خشونت‏زا را در جامعه جمع كند و تشتت‏ها را بزدايد، با كمال تساهل همه را به گرد يك كلام [توحيد] مى‏خواند: (قل يا اهل الكتاب تعالوا الى كلمة سواء بيننا و بينكم الا نعبد الا الله و لا نشرك به شيئا و لا يتخذ بعضنا بعضا اربابا من دون الله فان تولوا فقو لوا اشهدوا بانا مسلمون); بگو اى اهل كتاب بياييد بر سر سخنى كه بين ما و شما يكسان ست‏بايستيم كه جز خداوند را نپرستيم و براى او هيچ گونه شريكى نياوريم و هيچ كس از ما ديگرى را به جاى خداوند به خدايى نگيرد و اگر رويگردان شدند، بگويند شاهد باشيد كه ما فرمانبرداريم. 21 اين آيات و امثال آن كه در اينجا نيامده است، نشان دهنده اين است كه تساهل در امر اعتقاد و آيين يك ارزش اخلاقى تلقى مى‏شود; مادام كه فتنه‏هايى جامعه را تهديد كند در غير اين صورت «غلظت‏» تا حد رفع فتنه امرى ضرورى خواهد بود.**

**تساهل در حوزه فرهنگ**

**ضرورت تساهل در حوزه فكر و فرهنگ از دير زمان عرصه جنگ و جدال بوده است‏برخى از متفكران، هم در اسلام و هم در مسيحيت، بر اين اصل پاى مى‏فشردند كه فكر در انحصار گروهى از انسانها است و فرهنگ جامعه بايد در حصار خاص -كه ساختارش به دست ارباب قدرت است‏قرار گيرد، در غير اين صورت هجمه فرهنگى خواهد بود. در اينجا به نحو اجمال اشاره خواهم كرد كه رشد و پويايى فرهنگها در تعاطى و داد و ستد افكار بوده است و هيچ فرهنگى در حصار مخصوصى به بالندگى نرسيده است. از ساير فرهنگها كه بگذريم، فرهنگ اسلامى عاليترين نمونه براى ادعاى فوق است. بالندگى تمدن اسلامى از نقطه‏اى آغاز شد كه متفكران اسلام، در برهه‏اى از تاريخ، افكار مخالفان خود را برتافتند و با آنها به گفت و گو نشستند و راههاى تهديد و توبيخ به غير خود را بستند و فرموده پيامبر را الحكمة ضالة المؤمن را به كار گرفتند و جدال احسن، كه دعوت قرآنى بود; (ادع الى سبيل ربك بالحكمة و الموعظة الحسنة و جادلهم بالتى هى احسن) را بن‏مايه داد و ستدهاى فرهنگى قرار دادند و اگر فكرى را باطل مى‏دانستند با قاعده (ادفع بالتى هى احسن فاذا الذى بينك و بينه عداوة كانه ولى حميم); سيئه را به بهترين شيوه دفع كن آنگاه خواهى ديد كه دشمنت، دوست همدل تو شده است.» 22 را پاسخ مى‏دادند. اساسا هرگاه دين در دست‏حاكمان متعصب بوده و سياستمداران جامعه متوليان عقيده مردم بوده‏اند، حوزه‏هاى ماحت‏به تله‏هاى خشونت تغيير مى‏كرده است. چرا كه قدرت، تسامح‏بردار نيست و تحمل عقايد ديگر را بر نمى‏تابد و تلاش مى‏كند تا عقايد مورد پسند حاكميت را بر مردم تحميل كند و اين زيان بزرگى است كه دامنگير اديان بوده است. شايد با لحاظ اين زيان بزرگ بوده است كه خداوند همواره پيامبر را هدايت مى‏كرد تا با جباريت و قهاريت عقيده‏اى را بر كسى تحميل نكند و با فروتنى و خفض جناح مردم را بخواند. (و اخفض جناحك لمن اتبعك من المؤمنين)، بال خويش را براى پيروان مؤمن فرود آور. 23 (و اخفض جناحك للمؤمنين); و در برابر مؤمنان فروتن باش. 24 (فاصفح الصفح الجميل); راه گذشت و گشاده‏رويى پيش گير. 25 اين ارشادها و هدايت‏هاى الهى براى اين است كه نمى‏توان باريسمان حكومت عقايد مردم را گز كرد و با شاقول سياست افكار را تراز كرد و تكثرگرايى و حق انتخاب آزاد از حقوق طبيعى افراد است و عالمان دين به عنوان وارثان پيامبر تنها رسالت هدايت انسانها و بلاغ دين را به عهده دارند (و ما على الرسول الا البلاغ المبين) 26 قائمه ايمان انسانها عشق به خداوند است و بس.**

**ما ملك عافيت نه به لشكر گرفته‏ايم ما تخت‏سلطنت نه به بازو نهاده‏ايم تا سحر چشم يار چه بازى كند كه باز بنياد بر كرشمه جادو نهاده‏ايم حافظ**

**پى‏نوشتها**

**1- و نريد ان نمن على الذين استضعفوا فى الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثين. قصص/ 5. 2- بعثنى بالحنيفية السمحة السهلة. بحار الانوار، ج 22، ص 264. 3- حج/ 78. 4- تفسير الميزان، ج 14، ص 12. 5- كهف/ 88. 6- الميزان، ج 13، ص 362. 7- ر.ك: نامه فرهنگ، ش 28، ص 66. 8- ر.ك: احتجاجات طبرسى. 9- توبه/ 73. 10- آل عمران/ 159. 11- لاك و...، خداوندان انديشه سياسى، ص‏273 و مقصود فراستخواه، دين و جامعه، ص 216. 12- آل عمران/ 20. 13- مائده/ 92. 14- طه/ 44. 15- غافر/ 26. 16- طه/ 63. 17- قصص/ 15. 18- قصص/ 20. 19- شورى/ 40. 20- نساء/ 94. 21- آل عمران/ 64. 22- فصلت/ 34. 23- شعراء/ 215. 24- حجر/ 88. 25- حجر/ 44. 26- عنكبوت/ 18.**